١- رساله عرفانی چشتیه
٢- دربیان سلسله طریقه
٣- رساله مراقبه
٤- شرح غزل های لب لباب
٥- صلوات نامه شیخ صدرالدین
٦- لمعه هفتم یا لمعه نهم
٧ رساله دربیان شناختن نفس
٨ جواهر الاسلام
٩- مثنوی دینی

فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بزرگان طریقهٔ شریفه فرموده اند که انسان مرکب از ده لطیفه است پنج از
عالم امر که قلب و روح و سر و خفی و اخفی و پنج از عالم خلق
از اربع عناصر و لطیفهٔ نفس و سیر و سلوک لطائف و کیفیات علوم و معارف
از این لطائف عشره و سلوک آن لطیفه های دیگر را جدا جدا بیان نموده اند
و بجهت حصول این احوال و معارف تجلیات دوازده در تهذیب
هر لطیفه اذکار و اشغال و مراقبات مقرر فرموده اند پس باید سالک باید
که اول بلطیفه قلبی که محل آن زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت مایل به
پهلو است ذکر اسم ذات نماید طریقش آنست که زبان بکام چسپانیده
نفس را حبس کند و اسم مبارک الله را بزبان خیال بر دل جاری کند و مراقبه
نماید اندیشه اسم مفهوم آن کند که ذات بیچون بیچگونه

جمیع صفات کمال و منزه از تمام سمات نقصانات است در الملفوظ الی علیه
و از رد نفی مستثنی اسم الله که بران ایمان آورده ایم و مشغول نفی
باشد و در ذکر اسم و در ذکر نفی و اثبات اثبات باین مفهوم نماید تا
این مفهوم را الی طی آن استقرار گیرد و نگهداشت از خاطر نماید و نگذرد
که هیچ خطره در دل نگذرد و برای نگهداشت خطر اظهار صورت شخصی
را در ذکر نفی گرفته و با نفی در دل سالک بجناب الهی سبحانه بسیار مفید است
و چند مرتبه در ذکر به میانه تمام بدل بگویند خداوندا مقصود من تویی و
رضای تو و محبت خود ده و معرفت خود این را بازگشت گویند و در هر وقت
باین ذکر و این نگهداشت و این بازگشت مشغول باشد تا که در دل ذکر
پیدا شود و از قلب بسبب خیال بر شد باز عیجان لطیفه روح که محل آن زیر
پستان راست ذکر کند باز از لطیفه سر که محل آن برابر پستان چپ بلفاصله

و در

دو انگشت محاذی پستان راست باز لطیفهٔ خفی که محل آن برابر پستان
راست است بفاصله دو انگشت در سینه است باز از لطیفهٔ اخفی که محل آن در
وسط سینه است ذکر اسم ذات نماید چون ذکر لطیفه حرکت ذکر ظاهر
شود و گوش خیال برسد از لطیفه دیگر ذکر بکند باز از تمام بدن که
درین لطایف همه حرکت ذکر قوی گردد باز از لطیفهٔ نفس که محل آن در
وسط پیشانی است ذکر بکند باز از تمام بدن که اجزا لطیفه قالبیه گویند
ذکر نماید و توجه و التفات و خیال اسم ذات از همه اعضا در بدن
نماید چنین حرکت ذکر از تمام بدن مسموع خفی
شود آن را در اصطلاح سلطان الاذکار گویند

طریق دیگر ذکر نفی و اثبات است طریقش اینکه

برو درس بگیر از مرد کامل کند کامل ترا با دوست واصل چو طوطی یکدم در کنج قفس تو

بجز حمد خدا نازی نفس تو بگو تو حسبی الله گر نفس تو نکشی دل را از دنیای پر رنج

بخواند شبنم گر معشوق دیدن گلدسته سعی بگو سخن که شنیدم تمام مجموعه عشق فرد است

محبت گر شود دلها پر صورت

سوال اگر ترا پرسند که سلطان چند اند؟

بگو هفت سلطان اول سلطان بایزید بسطامی دوم سلطان فرزند شاه سیوم سلطان

ابو سعید ابو الخیر چهارم سلطان ابراهیم ادهم پنجم سلطان اسمعیل سامانی ششم

سلطان محمود غزنوی هفتم سلطان

سنجر ماضی رحمة الله علیهما

بیت : اگر عاشق در پای تو عشق نیارد بار هیچ مخلوق در جهان شمار فقر

به یکدیگر در فقر بر او منزل است چون چهار مقام نیست کسی مرید محو بسیر کو باید

که او سوال از منزل بگذراند و لایه چراغ ابدی بوی بخشد تا مرید در تاریکی

یعنی چهار مقام

گرنه

نماند بسیر شد مند و درویش در درد و فنا باشد تخیر داند که مرید رضا برا اختیار

و محو بر شیئی نکند و درویش شیخ حسن گفت از محو بگذری نپذیرند و نشوند که

در دوست کند مقام سر در شد و روده اند که هر دو فقیر بر از یکدیگر آنست باید دانست

یعنی چهار منزل را باید که چهار مقام بدانند که از آن چهار مشایخ ما گرده نیست بدانکه خرقه

گفته‌اند که منشوری فقیر رضا و تسلیم است شیخ ترک گفته که منشوری فقیر بسیار آنست در

شیخ ترکستانی گفته که منشوری فقیر معرفت خویش است محققان گفت که فقر

شست محو بر جواز گشت و پاینده خوی ساخت است

قبله زاهدان تکبیرست که سجودست و قبلهٔ شغال آغازه مهر ب عشق است دره
خدا و کعبه آمده منزل بر سبب که صورت است کعبهٔ دل این کعبه از آب و گل
میساخته ابراهیم خلیل است آن کعبه دل بنا کرده رب الجلیل است قلب المؤمن
عرش الله قوله اذا جاء ربک بقلب سلیم اذ قال لا اله الا الله آنجا
عمارت است بسم الله باب الله در آتش رحمن در باد رحیم در خاک باد عشق است
آتش عشق است آب دریای وحدت است خاک ظهور است یعنی صورت که چند
صورت پوشیده بر در آورده است آن پادشاه عالم در سینه کعبه محکم پوشیده بود دلی
دم ماکان بر در آمد فامن عبده یقول مقصود بسم الله وحدت صورت نیست
آن ماکان ماکان یکون ماکان یکون الا ای این مسطور نظر مومنان است آن
قبله رحمن است در راه خدا دو کعبه یک کعبه صورت است یک کعبه فانوا ای که زیارت
دلها کن به نشینه که کعبه دل ای عزیز دنیای جای این کن بسو فقیر نامند و

و مدارت الثمانمانام مگذرد در صد و چهل و چهار مقام اول منزل شهر قفر سپید و شعت

و سال دارد دو چهار صد و چهل و چهار پرده دارد و در هر پرده چهار لذت پیش آید

چون از هزار و صد و چهل و چهار مقام گذشت من از آنگه بگذری بر تخت سلیمانی

بنشینی که آن سلطان شهر دهر است به سر منزل رفت دل ما و مقصد را

میبرد را ما مراد دل یکیست اگر بسیار رشته باشی کو منزل شوق دیدار است

گذر در دل کمال دل یک گوشه عالمی در گنگو جا نیک شاش [illegible] یعنی از خط

منتها سبحانه

نفس اماره نفس حمیده نفس لوامه نفس مطمئنه بدل و غیره شود بدل

بدل شود مبدل ه خود این از چار صفت یک نور و جمله میشود شود

و خلقکم من نفس واحد نفس کل شی

النفس في منهم الاکبر و من عرف نفسه فقد عرف ربه

هو تا بت شد هو هست ۱۲۱۴ ثمره دل شبنم ۹ نخبه تخم

۱۲۱۴ ۱۲۹۴

و بسم الله الرحمن الرحیم ۵

اخفا سر خفی
عقل اول
ملک نفس ...
... سلطان احدیت عالم ذوق وحدت علم از
... نور لطیفه ...
احدیت عالم ...
خلق وحدت
کثرت

کل شیء هو کل انا هو هو بود هو معکم اینما کنتم ۱۲

این نور جمله در صحرای محشر روشن خواهد شد ۵ نور رحمت لفظ فردیت این بود

این ثمره توحید در بستی حاصل خواهد شد ۵ این شجره توحید بدنیا مثل خواهد شد

الف احدیت ملک صوری ... بی الجمال والجلال قبله حقیقی ...

این تخم توحید در ازل کشت شد و در وجود جسمانی رسیده جمله اظهار شد

در نور در نور در نور در نور شعور شعور شعور

شعور برزخ برزخ برزخ برزخ کثرت احدیت وحدت وحدت ... جلوت

سفر در وطن در تخم بگیرد در شجره ۵ در دم نظر در قدم در انجمن اصلی ...

عشق بگیرد بگیرد در شجره بگیرد این از چار شعور برزخ ملک شعور سر ...

شود همه توحید نسبة شود تخم حیوان تخم فکر آمنت بالله کی شود

دانست شود ... ٥٥ هو شد الا هو ...

نیست معبود غیر هو محمد هادی الله فرستاده است باحکام

الا هو ... نیست مقصود غیر هو

هو الله فرستاده است باحکام طریقت الا هو ...

نیست معبود غیر هو محمد شاهد الله فرستاده هست باحکام

الا هو ... نیست موجود غیر هو محمد

فرستاده هست باحکام معرفت باید که نفس در تخم زبان ده کلام ...

در چار کلمه انگوید زبان ده بکش یه الحمد هو ... از ...

بسم الله الرحمن الرحیم هو ... لا اله الا قل هو الله احد

بسم الله الرحمن الرحیم هو احد وحدت در نور دحه ...

وصلی الله علیک یا محمد در نور مشوق ...

اطلب باید محمود در نور عشق تسلیم شیره توحید کثرت نور وحدت ...

برزخ مشوق ده نیست غاز فرق ...

شود در برزخ شاه عشق تسلیم کند

ظهور کند نور واحد لفرق شود

لا موجود الا ... لا محبوب الا ... لا مقصود الا ...